

بررسی و تحلیل تطبیقی داستان داش آکل صادق هدایت با داستان چلکاش ماکسیم گورکی

سکینه غلامپور دهکی^۱ و احترام رضائی^۲

چکیده

داستان «داش آکل» از برجسته‌ترین داستان‌های صادق هدایت و از جمله نمونه‌های برجسته ادبیات معاصر ایران است. این پژوهش به روش تحلیلی-توصیفی با خوانش داستان داش آکل و چلکاش و بررسی تطبیقی آن دو از لحاظ اشتراکات و افتراقات در زمینه شخصیت‌پردازی و جنبه ساختاری و همچنین به بیان اشتراک دو مؤلفه‌های فکری (خیر، شر و فتوت) اشاره دارد. بطور کلی علل اشتراکات دو داستان را می‌توان به روحیات انسانی و جبر تاریخ و بخشی را به تصادف و توارد و علل افتراقات را به تفاوت در جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی آن نسبت داد. در واقع این دو نویسنده برآیند عصر خویش‌اند، که خود را در داستان‌های خویش نشان داده‌اند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد، که گورکی از جمله نویسندگانی است، که آثار آن سخت در داستان‌های فارسی نفوذ کرده و به صورت غیرمستقیم بر نویسندگان ایرانی تأثیر گذاشته است.

کلید واژه‌ها: داش آکل، چلکاش، صادق هدایت، ماکسیم گورکی، تطبیقی.

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد جویبار، دانشگاه آزاد اسلامی، جویبار، ایران. (نویسنده مسئول)

ghsekinah@yahoo.com

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، مرکز شاهین دژ، دانشگاه پیام نور، شاهین دژ، ایران. em12_rezaee@yahoo.com

مقدمه

ماکسیم گورکی نویسنده روس (۱۸۶۸-۱۹۳۶م.) در نیژنی نوگورود (Nizhny Novgorod) متولد شد. در اوان کودکی یتیم شد. وی در آثارش نام «گورکی» را که در بردارنده معنی «تلخ» است، برای خود برگزید و در واقع نگارش داستان «چلکاش» (Chelkash) (۱۸۹۵) موجب شهرت او گردید. او زندگی افراد خانه بدوش و سرگردان را در این داستان‌ها مورد بحث قرار داد و با استقبال شدید خوانندگان مواجه گردید. وی داستان‌های کوتاه و بلند بسیار و چند بیوگرافی نوشته است، از جمله آنهاست: همسفر من، جاسوس، مادر و اعتراف.

گورکی بر اساس تقسیم بندی های مکتب رئالیسم در روسیه، از جمله بزرگ‌ترین پیشروان و نماینده مکتب رئالیسم انتقادی محسوب می‌شود. وی که جوانیش با سرگردانی ولگردی و تیره روزی همراه بود؛ در آغاز کار سبک مشخصی نداشت و با نوشته‌های کوتاهی که جنبه رومانئیک داشت وارد عالم نویسندگی شد. علاقه به هم‌نوع و عشق به زندگی به همراه ایمان اجتماعی، روح تازه‌ای در آثارش دمید. روحی که از زندگی خود او و هموعانش الهام می‌گرفت. «امید به آینده و ایمانی که گورگی به نیروی مردم داشت، باعث شد رئالیسم او به شکل تازه‌تری درآید و در مسیر اهداف اجتماعی‌اش قرار بگیرد. به این ترتیب گورگی با نوشتن داستان‌های متعددی که از زندگی خود او ملهم بود و رمان‌های بزرگی چون «مادر» بنای مرحله‌ای از رئالیسم را گذاشت، که رئالیسم انتقادی نامیده می‌شود.» (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۳۰۱)

او به توصیف زندگی قشرهای تهیدست جامعه، که در حاشیه شهرها زندگی می‌کردند، می‌پرداخت. می‌کوشید در لابه لای شرایط سخت، وحشیانه و تحقیرآمیز زندگی، درخشش جرقه‌های انسانیت در این مردمان را به تصویر بکشد. دوران نویسندگی گورگی سال‌ها پیش از انقلاب روسیه آغاز شد و قریب بیست سال پس از انقلاب پایان یافت. در این میان، ادبیات دوره بعد یعنی رئالیسم سوسیالیستی نیز به دست گورگی پی ریزی شد. «این مکتب، از هنرمند، تجسم صادقانه و از نظر تاریخی، عینی واقعیتی را در انکشاف انقلابی‌اش می‌خواهد. و نیز از او می‌خواهد که در تحول ایدئولوژیک و تربیت کارگران با روحیه سوسیالیستی شرکت کند در میان کسانی که به

صورت فعال در پیشبرد این آموزه شرکت داشتند، می‌توان از ماکسیم گورگی، کارل رادک و ژدانف نام برد.» (همان: ۳۰۲)

صادق هدایت (۱۲۸۱/ تهران - ۱۳۳۰/ پاریس) از پیروان ادبیات رئالیسم از جمله ماکسیم گورگی (Maxim Gorky) است. داستان خوش ساخت داش آکل، نوعی گره برداری غیرمستقیم و ناخودآگاه ادبیات رئالیسم روس را با ادبیات فارسی پیوند زده است. «هدایت در فرم داستان کوتاه، بویژه رئالیسم انتقادی، کاملاً روشمند و حرفه‌ای عمل کرده است. وی نه تنها مکتب واقع‌گرایی را در قصه‌نویسی معاصر تثبیت کرد.» (اربابی، ۱۳۷۸: ۱۰۹) «بلکه با یک نوع رئالیسم انتقادی منحصر به فرد در ادبیات عصر خود، جنبه‌های مختلف زندگی عامه مردم را به نقد کشید.» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۱۳) «و بی‌شک باید او را استاد مسلم و بنیان‌گذار این رشته در ادبیات معاصر دانست.» (آرین پور، ۱۳۸۵: ۱۳۴)؛ «هدایت در پردازش داستان کوتاه رئالیستی از طریق آشنایی با آثار استادان قصه کوتاه اروپایی نظیر: گی دوموپاسان (Guy de Maupassant) و آنتوان چخوف (Anton Chekhov) و داستایوفسکی (Dostoyevsky) به فنون، شگردها و تکنیک‌های داستان پردازی به روش علمی مجهز می‌شود.» (سپانلو، ۱۳۷۲: ۹۷)

سبک داستان نویسی هدایت، همانند جهان بینی و نوع نگرشش با ماکسیم گورگی تفاوت اساسی دارد. نوع نگاه و بینش صادق هدایت به انسان و عشق به هم‌نوع، جدای از شاکله سیاسی است، که ماکسیم گورگی بدان اعتقاد داشته است. ماکسیم گورگی از اعضای فعال سوسیال دمکرات مارکسیست بود، که علیه استبداد و دیکتاتوری حکومت تزار به مبارزه برخاست و به همراه لنین حزب بلشویک را در راستای آرمان‌های خود بوجود آورد، بعدها بواسطه روحیه آزادگی، ضد دیکتاتوری و ضد استثمارش از منتقدان سرسخت لنین گردید و به کشورهای دیگر تبعید گردید. در مقابل اگر چه صادق هدایت، دارای گرایش‌هایی به حزب توده بود، اما این امر چندان در زندگی و فعالیت‌ها سیاسی و اجتماعی او محسوس نبوده است. هم‌زمان با خلع رضاشاه در فاصله سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ حزب توده اقدام به فعالیت و جذب اعضای کرد، که بیشتر آنان از طبقه متوسط و روشنفکران و سرشناسان محسوب می‌شدند. «اکثر اعضاء جامعه ادبی ایران که از جمله آن: بزرگ علوی، جلال آل احمد، ابراهیم گلستان، عبدالحسین نوشین، صادق هدایت و عده

کثیری شاعر و نویسنده بودند که اکثریت شان، بنابر گفته خودشان شناخت درست و دقیقی از حزب و عملکرد آن و در مجموع فلسفه شکل‌گیری آن نداشتند.» (عسگری حسنگلو، شهبازی، ۱۳۹۳: ۱۱۳۴) بنابراین با توجه به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روسیه، افکار مارکسیستی گورکی هدفمند و به مقتضای شرایط آن کشور نمود یافته بود، اما در ایران با وجود تفاوت فضای اجتماعی، فرهنگی، جنبه سطحی و تبلیغی به خود گرفت. «از آنجا که هدایت در زمره نویسندگان داستان‌های رسالتی - سیاسی یا قضیه‌مند قرار نمی‌گیرد و داستان نویسی برای او فقط ابزار بیانی عقیده و اندیشه نیست، بلکه بیان آزادانه و آفرینش خلاقانه برایش اهمیت اساسی دارد؛ از این رو بسیاری از موتیف‌ها در داستان‌های او جنبه ابزاری ندارند و بیشتر از حساسیت‌های ویژه شخصی او نسبت به مسایل انسان پرده بر می‌دارند.» (دهقان و تقوی، ۱۳۹۰: ۹۷)، انسانی که خود نمونه از آن است. داش آکل، سه قطره خون، همان صادق هدایت است؛ انسانی که از جامعه سرخورده شده، و سرانجام به سوی مرگ رانده می‌شود. «نه تنها دیگران شخصیت هدایت را در داستان‌هایش متجلی می‌بینند» (داریوش، ۱۳۷۴: ۱۶۰)، بلکه خود تصریح کرده است، «که داستان‌هایش شبیه زندگی‌اش است.» (جمشیدی، ۱۳۷۳: ۳۷۷)

در زبان روسی، گورکی به معنی تلخ است، وی این عنوان را بعدها برای خود برگزید، که در واقع نمایانگر زندگی سراسر رنج و درد وی است. داستان چلکاش، به نوعی مبین زندگی گورکی است. چلکاش همانند «گورکی که جوانی‌اش به سرگردانی و ولگردی و تیره روزی آمیخته بود.» (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۳۰۱) و به خاطر فقر و کسب تکه نانی به شهرها و سرزمین‌های مختلف سفر می‌کرد.

در واقع این دو نویسنده برآیند عصر خویش‌اند، که خود را در داستان‌های خویش نشان دادند. ایران عصر هدایت و روسیه عصر گورکی، از جهت تحولات اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی شباهت‌هایی دارند که این دو نویسنده نقاط مشابه زندگی خود را در دو داستان انعکاس داده، و قهرمانان دو داستان نماینده آنان هستند. در این راستا هر دوی آنان به توصیف رذایل اخلاقی، نابرابری‌های اجتماعی، زشتی‌ها و ظلم‌ها و بی‌عدالتی و ... پرداختند. به طور کلی شباهت‌هایی که در دو داستان مشاهده می‌شود می‌توان به روحيات انسانی هر دو و جبر تاریخ و بخشی را به تصادف و توارد نسبت داد.

پیشینه پژوهش

گرچه پیش از این، میان دو داستان داش آکل و چلکاش مقایسه تطبیقی انجام نشده است؛ مقالات و پژوهش های تطبیقی بسیاری در مورد داستان های صادق هدایت و به خصوص داش آکل با آثار نویسندگان دیگر انجام گرفته که از جمله: «نقد تطبیقی رمان «مادر» ماکسیم گورکی و «همسایه ها» از احمد محمود از عسگری حسنکلو و شهبازی (۱۳۹۳)؛ «داش آکل و شخصیت های محوری داستان همینگوی» از مصفا، شکروی و فاطمی راد (۱۳۹۰)؛ «بررسی تطبیقی زنده به گور هدایت و سه تار جلال آل احمد» از حسینی (۱۳۸۹)؛ «تطور شخصیت جوان مرد در ادبیات داستانی فارسی و مطالعه موردی داستان سمک عیار، داش آکل و قیدار» از حسینی سروری و طالبیان (۱۳۹۶)؛ «نقد شخصیت در آثار داستانی صادق هدایت» از دکتر علیزاده و نظری انامق (۱۳۸۹)؛ «موتیف و گونه ها و کارکرد آن در داستان های صادق هدایت» از دهقان و تقوی (۱۳۹۲)؛ «بررسی گذار از شخصیت پردازی رئالیستی به مدرنیستی در داش آکل صادق هدایت» از پورنامداریان و ابراهیمی فخاری (۱۳۹۸)؛ «مقایسه زنبق دره بالزاک با داش آکل صادق هدایت» از رنجبر (۱۳۸۷)؛ «بررسی تیپ شخصیتی پا برهنه در داستان های ماکسیم گورکی» از یحیی پور و بیدختی نژاد (۱۳۹۳)؛ «داستان داش آکل: پاسخی به بینامتنیت و افق انتظار» از دادور (۱۳۹۰).

همانگونه که ذکر شد تاکنون پژوهشی که مبنای تحلیل ساختاری و مؤلفه های فکری میان داش آکل و چلکاش گورکی باشد، صورت نگرفته است و در مقاله حاضر برای نخستین بار به این مقوله پرداخته شده است. امید که این اثر راهگشایی برای تحقیقات و پژوهشی های بعدی در تطبیق و تحلیل آثار نویسندگان ایران و جهان بخصوص ادبیات وزین روسیه گردد.

بیان مسأله و سؤالات پژوهش

گرچه صادق هدایت از متمولین و تحصیل کردگان قاجاری است و از دوران کودکی در مراکز علمی معتبر اعم از دارالفنون، مدرسه سن لویی و نیز اروپا تحصیل کرده؛ عمده ترین دغدغه فکری نوشته هایش ظلم ستیزی، نفی استبداد و خرافه پرستی بوده است. وی با بهره گیری از زبان و

فرهنگ مردم به خوبی و در حد اعجاز به غنای داستان‌هایش می‌افزود. «همین تفکرات بعدها منتج به گرایشات مارکسیستی وی شد، که در آن دوره از سوی قسمتی از جامعه ادبی ایران مورد اقبال قرار گرفته بود. گرچه پیروان این گرایش، خود اطلاع دقیقی از اندیشه‌ها و عملکرد مارکسیسم نداشتند.» (عسگری و شهبازی، ۱۳۹۳: ۱۱۲۵۴)

گورکی هم یکی از شاخص‌ترین نویسندگان رئالیسم سوسیالیسم، روسی است که در تمامی آثار خود بر مقوله احقاق حق کارگران و جلوگیری از استثمار آنان پرداخته است. وی در کودکی در بطن جامعه کارگری رشد و نمو کرده، از نزدیک درد و رنج آنان را لمس کرده است در نتیجه شخصیت‌ها و قهرمانان ثابت داستان‌های او ولگردان، پابرهنگان، کولی‌هایی و ... هستند که دارای روحیه آزادی و آزادمندی و جوانمردی و ... هستند.

با توجه به این موارد، پرسش‌هایی که این پژوهش درصدد پاسخگویی به آنها است، به شرح

ذیل هستند:

- دو داستان داش آکل و چلکاش دارای چه اشتراکات و افتراقاتی هستند؟
- شباهت‌های ساختاری و درونمایه‌های فکری دو داستان کدام است؟
- آیا داش آکل صادق هدایت تحت تأثیر داستان‌های رئالیستی ماکسیم گورکی از جمله چلکاش بوده است؟

روش تفضیلی تحقیق

این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی با خوانش دو داستان داش آکل و چلکاش و بررسی تطبیقی آن دو از لحاظ ساختاری و مؤلفه‌های فکری دو نویسنده به بیان اشتراکات و افتراقات آنها می‌پردازد. در این راستا، این پژوهش با بررسی درونمایه فکری و مضمونی دو داستان «داش آکل» صادق هدایت و «چلکاش» ماکسیم گورکی به دور از نام نویسنده و جغرافیای آن، سعی دارد که به اشتراکات اساسی تفکر این دو نویسنده پی ببرد.

بحث و بررسی

چکیده داستان داش آکل

داش آکل مردی میانسال بدسینما، تنومند و در عین حال خوشخوی است که بعد از مرگ پدرش دارای ملک و ثروت فراوانی می شود، اما بخاطر مرام «داش مشدی» که دارد، تمامی آن را به مردم تهیدست بذل و بخشش می کند. کاکارستم، رقیب سرسخت داش آکل، در شهر است. مردم به خاطر لاتی و قلدری و آزار رسانی کاکارستم از وی متنفر هستند. این دو چندین بار با هم گلاویز می شوند. در ادامه داستان، یکی از متملکین شهر به نام حاج صمد که در حال نزار و مرگ است، داش آکل را به عنوان وصی خود برمیگزیند. داش آکل پس از مدتی شیفته مرجان (دختر کوچک حاج صمد) می شود. اما ابراز عشق را نامردی می داند و با طوطی خود درد دل می کند. بعد از رفع رجوع اموال حاج صمد، از شبگردی دست می کشد و دچار دگرگونی می گردد. مدتی بعد، خواستگاری برای دختر حاج صمد می آید. وی در شب عروسی حساب و کتاب اموال حاج صمد را تحویل داده، همان شب راهی میکده می شود و با کاکارستم درگیر و زخمی می شود. صبح روز بعد، داش آکل می میرد. پس از مرگ وی، طوطی او را به مرجان می دهند. ناگاه طوطی با لحن داهی و خراشیده ای گفت: «مرجان ... عشق تو ... مرا کشت» و اشک از چشمان مرجان سرازیر می شود. (تلخیص از داستان داش آکل)

چکیده داستان چلکاش

شخصیت اصلی داستان، چلکاش، ولگردی میانسال است که در خیابان و بندرگاه پرسه می زند و در باده گساری افراط می کند. وی همچنین دزدی ماهر و گستاخ است. یک روز در بندرگاه به دنبال پسرکی می گردد که در دزدی یاریگرش بوده است، اما نگهبان لنگرگاه با شدت و خشم مانع ورود او می گردد. در کنار میکده با گاوریل پسرکی نوجوان آشنا می شود که از کمی دستمزد می نالد. چلکاش به وی وعده یک دستمزد خوب در مقابل کار را می دهد. برای تشریح کار، او را به میکده برده و بعد از صرف غذای مفصل با نگاههای نافذ و متفکرانه باو می نگرد. پی می برد که این نوجوان چون مومی در دست اوست و بهر شکلی که بخواهد می تواند او را درآورد. می تواند

او را بیچاره کند و یا او را مساعدت نماید و یک زندگی روستایی پایدار را برایش تأمین سازد. چلکاش و گاوریل شبانه، سوار بر قایق در دریای متلاطم حرکت می‌کنند. گاوریل بسیار وحشت زده است. وی قایق را در امتداد دیوار قرار می‌دهد و چلکاش قبل از اینکه از دیوار بالا رود، پارو و شناسنامه گاوریل را به همراه می‌برد تا وی فکر فرار نکند. مدتی بعد چلکاش در حالی که کیسه سنگینی با خود حمل می‌کند به قایق می‌آید. قایق پس از طی مسیری نسبتاً طولانی به کشتی عظیمی نزدیک می‌شود. چلکاش اشیاء دزدیده شده را به قیمت خوبی می‌فروشد. بعد از خواب در کشتی، هنگام صبح با پول اشیاء دزدیده شده به ساحل می‌رسند. در قایق، چلکاش سهم گاوریل را می‌دهد. اما در ساحل گاوریل به دنبال چلکاش می‌رود. به ناگهان گاوریل پای چلکاش را درآغوش می‌گیرد و با تضرع و التماس از او طلب همه پول را از او می‌کند. چلکاش بعد از کشمش فراوان، تمام پول را به طرف او پرتاب می‌کند و می‌گوید: من خودم می‌خواستم بیشتر به تو بدهم. دیشب وقتی به یاد زندگانی روستایی گونه تو افتادم، متأثر شدم. چلکاش به صورت درخشان او که از فرط حرص و آز به زشتی گراییده بود، می‌نگرد و سپس پشت به او می‌کند. اما هنوز چند قدمی دور نشده، گاوریل سنگ مدوری به جانب او پرتاب می‌کند. چلکاش با صورت بر روی ماسه می‌افتد. گاوریل به طرف چلکاش می‌رود. دست او در مایع سرخ و غلیظی فرو می‌رود. بدنش به لرزه می‌افتد. با صدای آهسته و لرزانی می‌گوید: داداش! ببخش شیطان مرا ... چلکاش با صدای گرفته ای پاسخ می‌دهد: برو گم شو! گاوریل شانه‌هایش را بغل کرده در این حال، صورت چلکاش با صورت گاوریل کنار هم قرار می‌گیرد. هر دو رنگ پریده و وحشت زده بودند. چلکاش باقی مانده پول را جلوی گاوریل پرتاب می‌کند. گاوریل به پای چلکاش افتاده، با شرم و خجالت بسیار می‌گوید: مرا ببخش تا بردارم... . گاوریل با دیدن خنده چلکاش آرام می‌گیرد. پول‌ها را محکم در دستش می‌فشرد و اشک ریزان می‌گوید: داداش! مرا ببخش! چلکاش همچنانکه می‌رود با بی‌اعتنایی جواب می‌دهد: عیبی ندارد! (تلخیص از داستان چلکاش)

مقایسه ساختار دو داستان داش آکل و چلکاش

۱- وجوه اشتراک در شخصیت پردازی داستان داش آکل و چلکاش:

این دو داستان از لحاظ انتخاب شخصیت و روش شخصیت پردازی، شباهت‌هایی با هم دارند، شخصیت این دو داستان از لحاظ طبقه اجتماعی، محیط زندگی، طرز تفکر، و همچنین فضا و حال و هوای داستان اشتراکاتی دارند، که در ذیل بدان اشاره می‌شود.

۱-۱- معروفیت و اشتهار در جامعه و محیط زندگی؛ قهرمان‌های هر دو داستان افرادی لوطی و رند در معنی مثبت آن هستند. افرادی که در ذات و نهاد، انسان‌هایی شریف محسوب می‌شوند، اما محیط زندگی و بی‌سر و سامانی خانواده بر آنها اثر منفی گذاشته و بعضی اوقات اعمالی ناشایست از آنها سر می‌زند. در توصیف آنها می‌خوانیم: «داش آکل در شهر مثل گاو پیشانی سفید، سرشناس بود و هیچ لوطی پیدا نمی‌شد که ضرب شستش را نچشیده باشد.» (هدایت، ۱۳۴۴: ۶۳) «در این حال گریشگا چلکاش، آن گرگ باران دیده، که همه اهالی لنگرگاه او را می‌شناختند، پیدا شد. چلکاش در باده گساری افراط می‌کرد و دزدی ماهر و گستاخ بود ...» (گورکی، ۱۳۶۹: ۸)

۱-۲- از لحاظ سنی هر دو قهرمان دوره میانسالی را طی می‌کنند. «داش آکل مردی سی و پنج ساله، تنومند ولی بدسیما بود.» (هدایت، ۱۳۴۴: ۱۹) در داستان چلکاش «سن وی به طور واضح نیامده است، ولی از محتوای کل داستان می‌توان حدس زد، که قهرمان، دوره میانسالی را طی می‌کند و با صفاتی چون: «گرگ باران دیده» و «موهای ژولیده» ایفای نقش می‌کند.» (گورکی، ۱۳۶۹: ۸)

۱-۳- هر دو قهرمان از لحاظ وضعیت جسمی شباهت‌های با هم دارند؛ و از لحاظ پوشش نوعی لابلالیگری در آنها دیده می‌شود؛ «روی هم رفته چلکاش مردی بلند قامت، لاغر اندام و تا اندازه‌ای خمیده پشت بود ... دماغ گوژدار و عقابی شکل خود را به اطراف حرکت می‌داد و چشمان بی‌فروغ و خاکستری رنگش می‌درخشید.» (همان: ۸) داش آکل «تنومند ولی بدسیما بود ... داش آکل قیافه نجیب و گیرنده‌ای داشت، چشم‌های میخی، ابروهای پرپشت سیاه، گونه‌های فراخ، با بینی باریک با ریش و سیل سیاه.» (هدایت، ۱۳۴۴: ۷۱)

۱-۴- هر دو قهرمان داستان مشروبات الکلی مصرف می‌کنند و به دفعات به میگساری می‌پردازند. قهرمان صادق هدایت «در مواقع اضمحلال و پریشانی به این امر دست می‌زند از پریشانی عرق می‌نوشد.» (همان: ۷۵) در داستان چلکاش، قهرمان وقتی که برای امر دزدی از لنگرگاه اقدام می‌کند و نظر مساعد گاوریل را می‌شنود هر دو به میخانه می‌روند.

۱-۵- در هر دو اثر قهرمانان از محیط خویش جلوترند و برای رسیدن به وضع اجتماعی تازه‌ای تلاش می‌کنند، یعنی؛ قهرمان‌ها با وضع موجود در نبردند و برای تغییر آن می‌کوشند.

۱-۶- قهرمان داش آکل صادق هدایت و چلکاش ماکسیم در مجموع، شخصیتی آزاد و بی‌هیچ گونه تعلق و مسئولیتی هستند، مگر قیودی که خود برای خود تعیین کرده‌اند. «داش آکل بعد از مرگ پدر، هنگامی از ملک و میراث بدو رسیده ... اما همه دارایی خودش را به مردم تنگدست بذل و بخش می‌کند...» (هدایت، ۱۳۴۴: ۷۲) در انتهای داستان، چلکاش با وجود خیانتی که گاوریل در حق او انجام داد، بدون چشمداشتی، مبلغ قابل توجهی از پول را به او می‌دهد.

۲- وجوه افتراق در شخصیت پردازی داستان داش آکل و چلکاش:

۱-۲- از افتراقات این دو داستان آن است که قهرمان صادق هدایت در پایان داستان و بعد از جراحت سخت و سنگین که منجر به مرگ او می‌شود، دوباره داش آکل قدیمی محبوب می‌شود. در نظر عامه مرگ قهرمان، او را پاک و مطهر می‌کند. اما قهرمان داستان چلکاش نمی‌میرد؛ در واقع، آنجا که گاوریل سنگ بدو زد، نقطه اوج داستان است که خواننده را دچار بهت می‌کند و در ادامه چلکاش در اوج درد و رنج، جوانمردی خود را نشان می‌دهد. آوازه ماکسیم گورکی به عنوان یگانه صدای ادبی فرودست‌ترین قشر جامعه و به عنوان مدافع پرشور دگرگونی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روسیه فراگیر بود. وی در سال ۱۸۹۹ آشکارا با جنبش نوپای سوسیال دموکرات مارکسیستی همکاری می‌کرد. این ارتباط او را به چهره شناخته شده‌ای، هم در میان قشر روشنفکر و هم در میان طبقه زحمتکش تبدیل کرد. او به توصیف زندگی قشرهای پایین دست، که در حاشیه جامعه زندگی می‌کردند می‌پرداخت. او

می‌کوشید در لابه لای شرایط دشوار، وحشیانه و تحقیرآمیز زندگی، درخشش جرقه‌های انسانیت در این مردمان را تصویر کند. دست نوشته و نامه‌های او هر دو نمایانگر مردی ناآرام هست که در تلاش است تا بر تقابل مدام ایمان و تردید، عشق به زندگی و بیزاری از فلاکت و فرومایگی دنیای انسانی، غلبه کند. گورکی برای دست یابی به اهداف مورد نظر لحظه‌ای شک نداشت، بنابراین در داستان چلکاش که در سال ۱۸۹۸ نوشته، مرگ قهرمان دیده نشده، این امر بیانگر همان مقوله امید و تغییر در داستان چلکاش است. از طرف دیگر فرجام قهرمان داستان صادق هدایت «دانش آکل» به شکست و مرگ منجر می‌شود. صادق هدایت از جمله نویسندگانی است که پس از انقلاب مشروطه به خصوص در دوره شکست آرمان‌های تجدید خواهانه آن، دست به خلق آثار خود زد. «هدایت داستان‌هایی که در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ شمسی پدید آورد. با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی آن دوره، شخصیت‌های درونگرا را خلق می‌کند.» (طاهری، اسمعیلی‌نیا، ۱۳۹۲: ۹۱)؛ که قهرمانان در رمان و داستان در برابر مسائل اجتماعی شکست می‌خورند.

۲-۲- قهرمان صادق هدایت بعد از ناکامی در ازدواج با مرجان، به میگزاری می‌پردازد و از گذشته خود با حسرت یاد می‌کند و نوستالوژی گردش‌هایی را که با دوستانش بر سر قبر سعدی و بابا کوهی کرده بود به یاد می‌آورد. در حالی که قهرمان ماکسیم گورگی از روزگار خوش کودکی خود یاد می‌کند. «از دوران طفولیت و مادرش، زن چاق و سرخ و سفید که چشمانی مهربان و خاکستری رنگ داشت و پدر خود غول ریش قرمز، را با قیافه خشن به یاد می‌آورد.» (گورکی، ۱۳۶۹: با تلخیص ۲۱)

۳-۲- تعداد شخصیت‌ها در داستان دانش آکل صادق هدایت بیشتر از داستان چلکاش است. تعداد شخصیت در دانش آکل در حدود (۱۱ نفر) ولی در داستان چلکاش (۵ نفر) است. «تعداد شخصیت به عنوان بیماری اجتماعی و روانی، شخصیت‌ها و محیط داستان را تحت تأثیر قرار داده و هر دو را از خودشناسی، قدرت عمل و پویایی بازداشته است.» (علیزاده، نظری انامق، ۱۳۸۹: ۱۵۱)

۲-۴- در داستان چلکاش، حرفی از عشق و عاشقی و خاطرخواهی نیست مگر اشاره‌ای گذرا. آنجا که چلکاش بعد از فراغت از دزدی در حالی که به گذشته خود بر می‌گردد «خود را داماد می‌بیند و زنش آنفنیسای سیاه چشم با گیسوی بلند، چاق، لطیف و شادمان را مشاهده می‌کند (معلوم نیست آیا این آرزوست یا در واقع این امر انجام شده است؟)» (گورکی، ۱۳۶۹: ۵۶)؛ اما عشق در داش آکل دارای ارزش اجتماعی والایی است. به گونه‌ای که داش آکل «به بهانهٔ اختلاف سن و عهده داری کفالت مرجان، از آلودن عشق محض خود به لذات حسّی می‌پرهیزد و در آتش شوق می‌سوزد.» (رنجبر، ۱۳۸۷: ۶۳)

۲-۵- به طور کلی، در داستان مارکسیم میان چلکاش و گاوریل حرف و حدیث و ماجرا بیشتر ردّ و بدل می‌گردد، در حالی که در داش آکل و کاکارستم (نماد شرّ) کمتر سخنی وجود دارد.

۲-۶- شخصیت داش آکل در طول داستان تغییر می‌کند، یعنی بعد از پذیرش مسئولیت خانواده حاجی صمد، به شخصی مسئولیت پذیر بدل می‌شود و دیگر آن جنبه‌های منفی در او دیده نمی‌شود. در چلکاش مارکسیم گورکی از ابتدای تا انتها، تغییر خاصی در قهرمان ایجاد نمی‌شود. نزد عامه مردم چلکاش ابتدای داستان، همان چلکاش انتهای داستان است. نتیجهٔ آن که عشق در داش آکل صادق هدایت تطهیر کننده او می‌شود، اما در چلکاش با وجود اتفاق سنگ زدن گاوریل بر سر چلکاش و جوانمردی چلکاش در حق او، باز چلکاش از دزدی دست برنمی‌دارد.

۲-۷- در اثر مارکسیم قهرمان داستان همواره از ابتدا تا انتهای داستان همراه گاوریل است و ماجرای دزدی از لنگرگاه در ظرف یک دو روز روی می‌دهد، اما در داستان داش آکل ماجرای اختلاف میان وی و کاکارستم از چندین سال پیش شروع شده است و تنها یک بار در ابتدای داستان و انتهای آن از کاکارستم حرفی به میان می‌آید.

۲-۸- در مجموع با توجه به متن داستان‌ها می‌توان به این نکته پی برد که شخصیت داش آکل مثبت‌تر است یعنی توصیفات جوانمردی و بزرگی و انسان مداری در وجود او بیشتر نمودار است تا در چلکاش. «... به پوریای ولی قسم اگر دو مرتبه بدمستی کردی سبیلت را دود

می‌دهم.» (هدایت، ۱۳۴۴: ۵۵) «... داش آکل را اهل شیراز دوست داشتند کاری به کار زن‌ها و بچه‌ها نداشت از مردم دستگیری می‌کرد و بخشش می‌نمود.» (همان: ۱۷)

۳- وجوه اشتراک ساختاری در صحنه پردازی داستان داش آکل و چلکاش

۱-۳- فضا و حال و هوای کلی هر دو داستان نیز دارای شباهت‌هایی است. در چلکاش، فضا دلهره‌آور و پراضطراب و غمگین و یأس آور است. محیط کاری و شلوغی و آلودگی و ازدحام، تاریکی و تیرگی فضای داستان و ... غم و دلهره را به خواننده القا می‌کند. «امواج دریا ... چون ازدهای زنجیر شده به کنار لنگرگاه از شدت خشم، خود را به بدنه های کشتی و ساحل می‌زد و شکوه می‌نمود، کف کرده به زباله آلوده می‌گشت ... آسمان کبود سرزمین جنوب را گرد و غبار فرا گرفته، تیره و تار ساخته بود.» (گورکی، ۱۳۶۹: ۶) در داستان صادق هدایت، علاوه بر شب، تیرگی و سکوت، رگه‌ای از ترس و دلهره برخوردارند مستولی می‌شود و نقطه برجسته آن درگیری و گلاویز شدن داش آکل با کاکارستم است، که خواننده به نوعی حدس می‌زند، که داش آکل این بار از این جدال جان سالم به در نمی‌برد.

۲-۳- گره‌گشای هر دو داستان، ناامیدی و درد را به همراه دارد. در صحنه درگیری داش آکل و کاکارستم، هوا در تاریکی مطلق بود، حتی از دید داش آکل همه چیز تغییر کرده «بنظرش آمد که اینجا نسبت به پیش خراب‌تر شده، مردم به چشم او عوض شده بودند، همان طوری که خود او شکسته و عوض شده بود چشمش سیاهی می‌رفت، سرش درد می‌کرد.» (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۹)؛ و سرانجام به مرگ وی منتهی شد. «اما در همین وقت چشمش به قمه داش آکل افتاد که در دسترس او واقع شده بود، با همه زور و توانایی خودش، آن را از زمین بیرون کشید و به پهلوی داش آکل فرو برد. چنان فرو کرد که دست‌های هر دوشان از کار افتاد.» (همان: ۴۹) گورکی نیز با توصیف هوای طوفانی، تاریک و سرد، رنج و درد یا به بیان خود، درام (فاجعه) کوچکی که برای قهرمان رخ داده به تصویر می‌کشد. «باران به شدت به آب و خاک تازیانه می‌زد ... باد غرش می‌کرد ... تمام اطراف را صداهای گوش خراش و رعدآسا فراگرفته بود ... در پس این پرده باران، نه دریا دیده می‌شد و نه آسمان.» (گورکی، ۱۳۶۹: ۴۹)

۳-۳- توصیفات مشترک از میخانه در دو داستان؛ محیط میخانه در داستان چلکاش و داش آکل، کثیف و تار است. «این میخانه در زیرزمینی تاریک و مرطوب واقع بود بوی خفه کننده و تند و دکا، دود توتون بوی تیز فضای آن را پر کرده بود.» (همان: ۱۸)؛ «خانه ملاسحق عرق کش جهود را می شناخت، بی درنگ از پله های نم کشیده آجری آن، داخل حیاط کهنه و دود زده ای شد که دور تا دورش اطاق های کوچک کثیف با پنجره های سوراخ مثل لانه زنبور داشت.» (هدایت، ۱۳۴۴: ۲۴)

۴- وجوه افتراق ساختاری در صحنه پردازی داستان داش آکل و چلکاش

۴-۱- از افتراقات داستان چلکاش و داش آکل، توصیفات و تشبیهات ماکسیم گورکی از فضای داستان، حالات و احساسات شخصیت قهرمانان است؛ در حالی که در داستان صادق هدایت این امر کمرنگ تر است. در کل، ماکسیم قبل از شروع داستان در دو صفحه (صفحات ۶ و ۷) به بررسی و توصیف فضای داستان می پردازد. وضعیت آب و هوا و محیط کاری قصه را به صورت مفصل آورده، خواننده را وارد فضای داستان می کند، اما صادق هدایت بدون هیچ توصیفی، یک راست به قهرمان و موقعیت او اشاره می کند و به اصل داستان می پردازد. «کشتی عظیم که در حال حرکت بود سوت می کشید و ناله می کرد، آه های عمیق برمی آورد دریا، آرام و مثل روغن سیاه و غلیظ به نظر می آمد...» (گورکی، ۱۳۶۹: ۷)

۴-۲- نقطه اوج داستان در داش آکل «کارد خوردن وی از کاکارستم» است. این که داش آکل با قمه ای که خود به زمین کاشته بود، کشته گردید. «... اما در همین وقت چشمش به قمه داش آکل افتاد که در دسترس او واقع شده بود، با همه زور و توانایی خودش، آن را از زمین بیرون کشید و به پهلوی داش آکل فروبرد. چنان فروکرد که دست های هردوشان از کار افتاد.» (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۴) در داستان چلکاش، نقطه اوج داستان آنجاست که گاوریل با وجود آن که سهم بیشتری از دزدی نصیبش شده، به خاطر حرص و آز درصدد آن است که تمامی سهم دزدی را به دست بیاورد، در نتیجه «... بر پا جست و سنگ مدوری را در هوا چرخاند و به

جانب چلکاش پرتاب کرد...» (گورکی، ۱۳۶۹: ۳۹) درام پایانی داستان داش آکل به مرگ قهرمان می‌انجامد، اما داستان گورکی «درام (فاجعه) کوچکی» شمرده می‌شود.

۵- مؤلفه‌ها و بن مایه‌های مشترک دو داستان داش آکل و چلکاش

در داستان‌های هر دو نویسنده اغلب عناصر، تکرار می‌گردد که درون مایه یا موتیف‌های داستان هستند که بیانگر مشغله نویسندگان آن است. این تکرار عناصر اغلب خودآگاه یا ناخودآگاه هستند که نویسندگان جهت غنی کردن فضا و شخصیت و به طور کلی انسجام داستان از آن بهره می‌گیرند. «درون مایه را به عنوان فکر و اندیشه حاکمی تعریف کرده‌اند که نویسنده در داستان اعمال می‌کند. به همین جهت است که می‌گویند درون مایه هر اثری، جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد.» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۱۷۴)

در داستان داش آکل و گورگی دارای شباهت‌هایی در مضامین و درون مایه آن هست که می‌توان به فقر و نداری، عقب ماندگی، بی‌عدالتی، آشفتگی‌های اجتماعی، بیکاری، جمود فکری و فرهنگی جامعه و ... اشاره کرد. «هدایت به سبب روحيات و حساسش، از آغاز جوانی همواره درگیر مسایل فلسفی و عمیق زندگی انسانی بوده و آثار غیر داستانی او گواهی بر این ادعاست (مثل کتاب انسان و حیوان و ترانه‌های خیام) و نیز نامه‌ها و یادداشت‌های پراکنده به جا مانده از او این عناصر تکرار شونده و درونمایه، اندیشه اصلی و دغدغه‌های خاطر او را در زندگی و نیز جهان بینی او آشکار می‌کند. (دهقان؛ تقوی، ۱۳۹۰: ۹۶) در این راستا جهت تفصیل به شرح دو درون مایه مشترک خیر و شر و تفاوت در داستان داش آکل و چلکاش اشاره می‌شود.

۵-۱- بررسی و تحلیل نگرش خیر و شر در دین و فلسفه: (اشتراک نماد افرادهای خیر و شر در داش آکل و چلکاش)

با اندکی تأمل می‌بینیم در هر دو داستان، شخصیت خیر و شر به وضوح دیده می‌شود. ماکسیم گورگی، چلکاش را نماد خیر؛ گاوریل را نماد شر قرار داده است. صادق هدایت هم داش آکل را نماد خیر و کاکا رستم را نماد شر.

از جمله مضامین مشترک که به صورت محسوس در این دو اثر بیان شده‌اند وجود توأم شخصیت خیر و شرّ در داستان است. با مطالعه زندگی این دو نویسنده، می‌توان به این نتیجه رسید که قهرمانان هر دو اثر به نوعی خود نویسندگان داستان هستند یعنی زندگی و احساسات و عواطف واقعی خود را در قالب اثرشان بیان کرده‌اند. «گورگی که جوانی‌اش به سرگردانی و ولگردی و تیره روزی آمیخته بود.» (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۳۰۱)، قهرمان گورکی در «چلکاش» هم ولگرد و خیابانی بود، که در لنگرگاه و خیابان پرسه می‌زد. قهرمانان در داستان ماکسیم بیشتر بیان زندگی انسان‌های مطرود از اجتماع و فرودست است، که ذاتاً خلافکار نیستند و جامعه مسبب بدبختی آنها است و آنان کورمال کورمال به دنبال نور می‌گردند.

در داستان این دو نویسنده وجود شرّ یعنی گاوریل و کاکارستم با این نظرگاه فلسفی قابل بیان و بررسی است. چلکاش از لحاظ مردانگی، صفات خیر و بزرگی و عظمت درونی در مقابل گاوریل (نماد شرّ) ضعیف‌الجثّه و ضعیف‌النفسی قرار دارد. داش آکل که سمبول مردانگی و خیر در جامعه در مقابل کاکارستم شرّ پیشه نیز نمونه‌های از این موارد است.

۵-۲- بررسی مضمون «فتوت و جوانمردی» در داستان داش آکل و چلکاش:

دومین مضمون مشترک در این دو اثر «فتوت و جوانمردی» قهرمان‌هاست. با توجه به داستان‌های ماکسیم گورکی و صادق هدایت، قهرمانان این دو داستان، خود مصداق واقعی جوانمردی و فتوت هستند.

«فتوت در لغت به معنای جوانمردی و سخاوت همراه با بزرگواری و بزرگ منشی است.» (جبران، ۱۳۹۴: ۲۱۰۳) اما در اصطلاح، جریانی اجتماعی است که دارای شرایط، مراسم و آداب مخصوص بوده و اهداف خیرخواهانه انسانی را توأم با خدمتگزاری صادقانه به فرد و جامعه دنبال می‌کند. در قابوسنامه، عیاری و جوانمردی مترادف یکدیگر آمده است و برای آن سه اصل در نظر گرفته شده است: «یکی آنکه آنچه بگویی، بکنی، دوم آنکه راستی در قول و فعل نگاه داری، سیم آنکه شکیب را کاربندی، زیرا که هر صفتی که تعلق دارد به جوانمردی در زیر این سه چیز است.» (عنصر المعالی، ۱۳۹۵: ۵۹)

نزدیک‌ترین تشکیلات فتوت در روزگار ما فتیان یا داش مشدی های تهرانی هستند. «این مردمان ساده بی‌آلایش نه جمعیت خاصی در جامعه را تشکیل می‌دادند و نه آیین نامه کتبی و تشریفاتی برای پذیرفته شدن افراد در جمعیت خود داشتند، بلکه هر کس عملاً لوطی‌گری خود را ظاهر می‌کرد جزو جمعیت آنها محسوب می‌شد. نان خوردن از دسترنج خود، احترام نسبت به بزرگ‌تر، محبت و مهربانی با کوچک‌تر، دستگیری از ضعیف، کمک به مردمان درمانده و عفیف و پاکدامن، تعصب کشی از افراد جمعیت و اهل کوچه و محله و بالاخره شهر و ولایت و کشور، فداکاری و رکی و بی‌پروایی، حق‌گویی و حمایت از حق، بی‌اعتنایی به مادیات، عدم تحمل تعدی و بی‌حسابی، اخلاق خاصه داش بود.» (مستوفی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۱۸)

در داستان هدایت، «داش آکل» یک نام است. اینکه ریشه لغوی «آکل» به چه معنایی است، تعریفی در فرهنگ‌ها برای آن یافت نشد، اما برخی «آکل» را با کاف مفتوح خوانده، آن را مخفف «آقا کربلایی» گرفته‌اند^۱ و «داش» که پیش از آن آمده همان لقبی است که به اهل فتوت و جوانمردان می‌دادند. در فرهنگ معین برای واژه داش آمده: «برادر، لوطی محله.» (ذیل لغت داش) در همین فرهنگ، برای واژه «لوطی» می‌خوانیم: «کسی که از نیروی بدنی و روحی برخوردار است و در عین غداً بندی و چاقوکشی به حمایت مظلومان و بیوه زنان برخیزد و به قدر وسع خود سخاوت پیشه کند.» (همان) این تعریف با تمامی مشخصات داش آکل همخوانی دارد. «در ادبیات داستانی معاصر و مدرن فارسی، «داش آکل» را می‌توان ظهور دوباره شخصیت عیار دانست، که در دوره جدید او را بیشتر با نام جاهل، داش مشدی یا لات لوطی و نظایر اینها می‌شناسیم.» (حسینی سروری و طالبیان، ۱۳۹۶: ۱۲۱)

داش آکل صادق هدایت کسی است که زیر بار هیچ تعلقی نمی‌رود و به نوعی با زندگی لابلایی خو گرفته است به همین دلیل ارثیه بزرگ پدری را بدون آینده‌نگری صرف عیاشی با

^۱ - در لغت‌نامه دهخدا داش مشتی. [م] (مرکب) (مخفف داداش مشهدی) در تداول عامه دسته‌ای از مردم باشند با صفاتی خاص چون: حمیت، شجاعت، زورگویی، تفوق طلبی، جوانمردی، لوطی‌گری، و از مشخصات آنان سرپیچی از قیود اجتماعی است. در اصل داستان، «داش آکل» فاقد زیر و زبر است. از سوی هدایت نیز- در زمان حیاتش- توضیحی (کتبی یا شفاهی) درباره این نام، ارائه نشده است. برخی «آکل» را با کاف مفتوح خوانده، آن را مخفف «آقا کربلایی» گرفته‌اند.

دوستان می‌کند و تمامش را می‌بازد. با این وجود وقتی که حاج صمد بدو اطمینان می‌کند و تکفل خانه و زندگی خود را به او می‌سپرد؛ داش آکل، آستین جوانمردی و غیرت را بالا می‌زند و نقش یک جوانمردی کامل را به خوبی ایفا می‌کند و چنان در نقش خود فرو می‌رود، که امر به او مشتبه می‌گردد و بعد از آن جوانمردی را پیشه خود قرار می‌دهد.

از ویژگی‌های بارز و همیشگی در میان عیاران و داش مشدی‌ها، جوانمردی و خصایل نیک آنهاست. در داستان صادق هدایت، آنچه تیپ جوانمرد را به شخصیت داستانی تبدیل می‌کند، صفت ثابت مردانگی نیست، بلکه مواجهه شخصیت با صفت معرف اسم و خدشه‌دار شدن این یگانه صفتی است که پیش از عاشق شدن داش آکل، به اسم او معنا می‌داده است. در اینجا کنش قهرمان داستان، حالتی مبهم و فهم نشدنی پیدا می‌کند، زیرا با آداب و قواعد نهاد عیاری و جوانمردی در دوران پیشامدرن ناسازگار است. داش عاشق، حتی خودش هم مثل خواننده، انگیزه کنش‌هایش را تشخیص نمی‌دهد. آیا عشق مرجان او را وادار می‌کند تا هفت سال آزرگار به کارهای خانواده حاج صمد رسیدگی کند یا جوانمردی؟ آیا جوانمردی مانع ابراز علاقه او به مرجان می‌شود یا ترس از اینکه مرجان او را نخواهد؟ در واقع داش آکل میان صفت جوانمردی و تقابل آن با عشق دچار تردید می‌گردد و این امر باعث پیچیدگی شخصیت او می‌گردد، اما سرانجام قهرمان با انتخاب مردانگی بر وجود این صفت صحه می‌گذارد. بدین جهت در داستان داش آکل از وقتی که وی مسؤلیت خانه حاج صمد را بر عهده می‌گیرد، از دید مردم دیگر آن داش آکل قدیمی نیست؛ مورد تهاجم و افترا و تهمت قرار می‌گیرد؛ دیگر اعتبار و بزرگ منشی (داش مشدی) خود را نزد مردم از دست می‌دهد. «... دیگر حنای داش آکل پیش کسی رنگ نداشت و برایش تره هم خورد نمی‌کردند هر جا که وارد می‌شد در گوش با هم پیچ می‌کردند و او را دست می‌انداختند.» (هدایت، ۱۳۴۴: ۷۴)

لفظ داش معرف تمام خصوصیات رفتاری و اعتقادی داش مشدی‌ها است و از همان ابتدا، قهرمان را معرفی می‌کند و به کنش‌های او معنا می‌دهد؛ داش آکل در دو راهه میان عشق و اعتقاد به جوانمردی، دومین را برمی‌گزیند. «در واقع داستان داش آکل تمهیدی است برای پایان زندگی و دوران قهرمانی که زوالش را خودش رقم می‌زند؛ شخصیت جوانمردی که برخلاف تیپ آشنای

جوانمردان ادبیات سنتی فارسی که نامیرا هستند، ناآشنا و میراست.» (حسینی سروری و طالبیان، ۱۳۹۶: ۱۲۱)؛ صادق هدایت با نمایاندن قهرمان قصه خود با تصویر یخه حسنی و ... آخرین نسل عیاران را در دوره قاجار به نمایش می‌گذارد. اینکه با فروپاشی روابط اجتماعی حاکم بر جامعه، اخلاق محو می‌گردد، زنده ماندن کاکارستم بیانگر این امر است. فتوت و جوانمردی مانند سایر اخلاقیات در جامعه ارزشی ندارد و جوانمردی که داش آکل نماد آن است، مرده است. «باید در نظر داشته باشیم که داش آکل دارای شخصیتی کاملاً «اخلاقی» است و در سیرت او، نیروی اخلاقی، بلندترین مرتبه را دارد زیرا به زعم او اخلاق یعنی اثبات در برابر قدرت نفی و انکار. در برابر آدم هرزه لایبی مانند کاکارستم، که نماینده فساد و تباهی است؛ او از حیثیت و شرافت انسانی دفاع می‌کند. داش آکل از قهرمان یک معنای اخلاقی اراده می‌کند، نه معنای جسمانی؛ او حاضر است در زندگی خصوصی خود بی‌سعادت شود و حتی شکست بخورد واز پا درآید، اما به ساحت کبریایی اخلاق والایی که به آن پایبند است، لطمه‌ای وارد نشود.» (نوبخت، ۱۳۹۱: ۱۳۴)

قهرمان داستان داش آکل در نمود جوانمردی و فتوت با قهرمان داستان چلکاش همسویی دارد. اینکه چلکاش تمام پول به دست آمده را به گاوریل می‌دهد؛ پس‌رکی که در عین خامی و جهالت در هنگام تقسیم مال حرص و آز او را بر آن می‌دارد، که سنگ بزرگی را به سر چلکاش بزند تا همه پول را از آن خود کند. با این وجود چلکاش در عین نیازمندی و درد وافر ناشی از ضربه سنگ، بدون مقابل به مثل کردن و تنبیه گاوریل، تمام پول را به آن پسرک می‌دهد.

از آنجا که ماکسیم گورکی در تمامی دوران نوجوانی^۱ و جوانی با قشرهای مختلف مردم به خصوص آوارگان، خانه به دوشان، پابرهنگان حشر و نشر داشته، غالب قهرمانان داستان‌های او از همین طبقه هستند. چرا که در میان آنها زندگی کرده، رنج‌هایشان را چشیده و برای اولین بار آنها را وارد ادبیات نموده است. «پابرهنگان گورکی، قهرمانان بالقوه‌اند در سیمای آوارگان و خانه به دوشان. آزادگی، آزادی خواهی، اندیشه‌های ناب، داشتن روح سرکش و ناآرام و همچنین ننگ‌جیدن در قالب‌های تعریف شده زندگی از ویژگی‌های پابرهنگان گورکی دانست.» (حسینی سروری و

^۱ - چند روز بعد از مراسم به خاک سپردن مادرم، جدم به من گفت: خوب الکسی، تو که مدال نیستی همیشه به گردنم آویزانت کنم. جای تو اینجا نیست. برو تو مردم. و من رفتم میان مردم (ماکسیم گورکی پابرهنگان)

طالبیان، ۱۳۹۶: ۱۲۴)؛ در واقع خود ماکسیم گورکی، قهرمان داستان‌هایش (از جمله چلکاش) محسوب می‌شود. «به اعتقاد او اگر در دنیا چیز مقدس و گرانقدری وجود داشته باشد، انسان است که رو به رشد مدام است و حتی وقتی منشاء آزار و عذاب است چیزی از قدر و قیمتش کاسته نمی‌شود.» (مجلسی، ۱۳۶۰: ۱۱۴)

گرچه ولگردان داستان گورکی، نانی ندارند که با آن شکمشان را سیر کنند، اما به نظر می‌رسد در حقیقت این را می‌توانند بفهمند که انسان تنها برای لقمه‌ای نان زندگی نمی‌کند. فلسفه زندگی از دیدگاه قهرمانان چلکاش بیانگر نوعی خاص از زندگی است که به ثروت و نعمت دنیاوی متکی نیست. از نظر گورکی، چلکاش تجسم انسان ایده آل است، یعنی؛ انسانی که به اراده روحش، نه قوانین خشک اجتماع زندگی می‌کند. همین انسان واقعی در هیأت قهرمان واقعی داستان چلکاش ظاهر می‌شود. در یک نگاه کلی، قهرمان ماکسیم گورکی دارای صفات و خصایلی است که می‌تواند او را با جوانمردان و اهل فتوت برابر کند، از جمله: اختیار، اراده آزاد و همچنین نوعی مهربانی و بی‌گناهی ذاتی، علی‌رغم ظاهر خشن و ناپاکی، که داراست. برای نمونه، چلکاش دزد و ولگرد است، اما وقتی گاوریل را می‌بیند و شرح حالش را می‌شنود، دلش برای او به رحم می‌آید و حتی، «میل داشت گاوریل را اندک شاد کرده و آرام کند.» (ماکسیم گورکی، ۱۹۶۸: ۸۳) و در آخر داستان می‌بینیم، که با وجود رذالت و طمع گاوریل، وی تمام سهم دزدی را به او می‌بخشد.

با این وجود، از لحاظ فرهنگی و اخلاقی، مفهوم فتوت داش آکل متمایز از فتوت چلکاش به نظر می‌رسد. فتوت چلکاش بیشتر از نوع ترحم‌آمیز و دلسوزی انسانی است، در حالی که قهرمان هدایت، فردی عیار و داش مشدی معرفی شده و تصمیمی که هم در باب ارثیه و هم گذشتن از مرجان (و سایر مواردی که در داستان آمده است)، می‌گیرد از سر جوانمردی است نه ترحم و دلسوزی.

نتیجه‌گیری

گورکی از جمله نویسندگانی است که ترجمه آثار وی تأثیر بسیاری بر نویسندگان ایرانی و ادبیات داستانی معاصر ایران داشته است. بیان رئال گونه داستان، همراه با انسان دوستی عمیق و دلسوزی به طبقات رنج‌دیده جامعه در این دوران باعث شد، که نویسندگان ایرانی به سبک و سیاق نویسندگان روسی مکتب رئالیسم توجه داشته باشد و داستان‌هایی به این شیوه بیافرینند. در واقع موتیف‌ها و درون مایه‌های داستان صادق هدایت و گورگی به واسطه حساسیت‌ها و دغدغه‌های شخصی آنها در رابطه با انسان است، بدین خاطر گورکی بارها از سوی سیاستمداران و دیکتاتورهای زمانه خویش، طرد و تبعید گردید، و در این راستا، این موتیف‌ها بازتاب دهنده افکار، آرزوها و درونیات و حتی ویژگی‌های محیطی عصر نویسندگان است. به طور کلی شباهت‌هایی که در دو داستان مشاهده می‌شود می‌توان به روحیات انسانی و جبر و تاریخ، بخشی را به تصادف و توارد نسبت داد. با این وجود از نظر فرهنگی، تفاوت عمده‌ای بین دو داستان مشاهده می‌شود که این تفاوت ناشی از حاکمیت بینش دینی بر جوامع مشرق است که اصول اخلاقی نیز تحت الشعاع همین بینش‌ها قرار می‌گیرند. شاید از نظر ظاهری، تصویرسازی، شخصیت پردازی و فضای حاکم بر داستان‌ها شباهت‌هایی ملاحظه گردد، اما در این میان نمی‌توان انگاره‌های فرهنگی را (که گاه تحت تأثیر اعتقادات کلی قرار می‌گیرند) در شکل‌گیری اصل داستان، نادیده گرفت.

فهرست منابع و ماخذ:

الف: کتب

- ۱ - اربابی، عیسی، (۱۳۷۸)، چهار سرو افسانه، پژوهشی در آثار (محمدعلی جمال زاده، صادق هدایت، سیمین دانشور و علی محمد افغانی)، تهران: اوحدی، چاپ اول.
- ۲ - جبران، مسعود، (۱۳۹۴)، فرهنگ الراید الطالب، مترجم عبدالستار قمری، تهران: یادواره کتاب.
- ۳ - جمشیدی، اسماعیل، (۱۳۷۳)، خودکشی صادق هدایت، تهران: زرین، چاپ اول.
- ۴ - داریوش، پرویز، (۱۳۸۱)، ارزیابی آثار و آرای صادق هدایت «ادای دین به صادق هدایت»، توسط کانون اندیشه در شهر پورتلند امریکا.
- ۵ - دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۵۷)، نقد آثار صادق هدایت، تهران: مرکز نشر سپهر.
- ۶ - دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغتنامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، چاپ اول.
- ۷ - سپانلو، محمدعلی، (۱۳۸۱)، نویسندگان پیشرو ایران، تهران: نگاه، چاپ ششم.
- ۸ - سیدحسینی، رضا، (۱۳۸۴)، مکتب‌های ادبی، تهران: نگاه.
- ۹ - عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، (۱۳۹۵)، قابوسنامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۰ - فرزانه، مصطفی، (۱۳۷۲)، آشنایی با صادق هدایت، تهران: مرکز.
- ۱۱ - کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۷۷)، صادق هدایت، از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: طرح نو، چاپ اول.
- ۱۲ - گورکی، ماکسیم، (۱۳۶۹)، چلکاش و چند داستان دیگر، ترجمه کاظم انصاری، تهران: اندیشه.
- ۱۳ - مجلسی، محمد، (۱۳۶۰)، گور فینگل نینا، زندگی و آثار گورکی، تهران: دوران نو.
- ۱۴ - مستوفی، عبدالله، (۱۳۸۸)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران: زوار.
- ۱۵ - میرصادقی، جمال (۱۳۶۴)، عناصر داستان، تهران: شفا.
- ۱۶ - هدایت، صادق، (۱۳۴۴)، سه قطره خون، تهران: چاپخانه مشعل آزادی.

ب: مقالات و مجلات:

- ۱۷ پورنامداریان، تقی؛ ابراهیمی فخری، محمد مهدی، (۱۳۹۸)، «بررسی گذار از شخصیت‌پردازی رئالیستی به مدرنیستی در *داش آکل صادق هدایت*»، مجله پژوهش‌های ادبی (علمی - پژوهشی) بهار، شماره ۶۳، صص: ۳۶-۹.
- ۱۸ حسینی سروری، نجمه؛ حامد طالبیان، (۱۳۹۶)، «تطور شخصیت جوانمرد در ادبیات داستانی فارسی مطالعه موردی *داستان سمک عیار، داش آکل و قیدار*»، فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی سال ۱۰، شماره ۳۹، صص: ۱۰۱-۱۲۴.
- ۱۹ حسینی، مریم، (۱۳۸۹)، «بررسی تطبیقی زنده به گور هدایت جلال آل احمد با یادداشت‌های یک دیوانه و شنل نیکلای گوگل»، نشریه ادبیات تطبیقی، (علمی - پژوهشی)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال اول، شماره ۲، صص: ۱۷-۲۹.
- ۲۰ رنجبر، ابراهیم، (۱۳۸۷)، «مقایسه دره بالزاک با *داش آکل هدایت*»، زبان و ادب فارسی نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۵۱، پیاپی و زمستان ۸۷، شماره مسلسل ۲۰۷، صص ۷۴-۴۹.
- ۲۱ دادور، ایلمیرا، (۱۳۹۰)، «*داستان داش آکل، پاسخی به بینامیئت و افق انتظار*»، ادبیات تطبیقی، پیاپی ۲ و ۱، صص: ۲۲-۹.
- ۲۲ دهقان، الهام؛ تقوی، محمد، (۱۳۹۰)، «*موتیف و گونه‌ها و کارکردهای آن در داستان‌های صادق هدایت*»، فصلنامه علمی و پژوهشی نقد ادبی، سال ۲، شماره ۱۳، صص ۱۱۵-۹۱.
- ۲۳ طاهری، قدرت‌الله؛ اسمعیلی‌نیا، فاطمه، (۱۳۹۲)، «*بازتاب جلوه‌های معنا باختگی در آثار صادق هدایت*»، فصلنامه متن پژوهی ادبی، شماره ۵۶، تابستان ۱۳۹۲، ۱۰۶-۸۵.
- ۲۴ عسگری حسنگلو، عسکر؛ شهبازی، آرزو، (۱۳۹۳)، «*نقد تطبیقی رمان مادر ماکسیم گورکی و همسایه‌ها احمد محمود*»، دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی، ۱۱۵۴-۱۱۲۴.

- ۲۵ علیزاده، ناصر؛ نظری انامق، طاهره، (۱۳۸۹)، «نقد شخصیت در آثار داستانی صادق هدایت»، زبان و ادب فارسی نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۵۴، پاییز و زمستان، شماره مسلسل ۲۲۰، صص: ۱۹۰-۱۵۱.
- ۲۶ مصفا، مظاهر؛ شکروی، شادمان؛ فاطمی راد، لیلا، (۱۳۹۰)، *داش آکل و شخصیت های محوری داستان همینگوی*، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۱۹، صص: ۱۶۴-۱۴۹.
- ۲۷ خوبخت، محسن، (۱۳۹۱)، «تحلیل نشانه شناختی داستان کوتاه داش آکل»، ادب پژوهی، شماره بیست و دو، صص: ۱۵۴-۱۲۵.
- ۲۸ یحیی پور، مرضیه؛ یلدا بیدختی نژاد، (۱۳۹۳)، «بررسی تیپ شخصیتی پابرهنه در داستان ماکسیم گورکی»، پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، سال ۳، شماره ۱، بهار و تابستان، صص: ۱-۱۶.